

نام اصحاب حضرت ختمی مرتبت که در جزیره ' سکونت داشته‌اند

عَدِيّ بن عميرة

او همان کسی است که قیس بن ابی حازم از او روایت می‌کند که می‌گفته است: «از حضرت ختمی مرتبت شنیده است که می‌فرموده است «هرکس را بر کار گردآوری غنیمتها بگماریم اگر نخ و سوزنی را از ما پوشیده بدارد همان نخ و سوزن به روز رستخیز برای او غل و زنجیر خواهد بود». عدی بن عمیرة از بیم علی بن ابی طالب علیه السلام از کوفه گریخت و در جزیره ساکن شد و همان جا درگذشت. عدی بن عمیره پدر عدی بن عدی جزری است که دوست و همنشین عمر بن عبدالعزیز بوده است.^۲

وابصة بن معبد اسدی

او روایت می‌کند که یک بار نماز خود را پشت صفهای جماعت و به تنهایی گزارده است و رسول خدا او را فرمان داده است نماز خود را اعاده کند. عبدالرحمان بن صخر که به روزگار امیرالمؤمنین هارون الرشید سرپرست قضاء شهر رقه بوده است از فرزندزادگان وابصة است.

ولید بن عقبه

بن ابی مُعَيْط بن ابی عمرو بن اُمیة بن عبدشمس بن عبدمناف کنیه اش ابووهب بوده است.

۱. به سرزمین‌های گسترده میان رودهای دجله و فرات جزیره می‌گفته‌اند. ابوالفداء در تقویم البلدان در این باره مفصل سخن گفته است. به صص ۳۰۱ و ۳۲۷ ترجمه آن کتاب به قلم استاد عبدالمحمد آبتی، تهران، بیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ خورشیدی مراجعه فرمایید.

۲. ابن حجر در کتاب الاصابه مرگ عدی را به سال چهلّم نوشته است.

مادرش اَرْوَى دختر کریم بن ربیع بن حبیب بن عبدشمس بن عبدمناف است. اَرْوَى مادر عثمان بن عفان هم بوده است که خداوند از او خشنود باد و او را رحمت فرماید.^۱ ولید بن عقبه از پیوستن به علی علیه السلام و پیوستن به معاویه کناره گرفت و ساکن جزیره و شهر رقه شد و همان جا درگذشت. امروز هم اعقاب و فرزندزادگان او در آن شهر باقی هستند - یعنی نیمه اول قرن سوم هجری.

ابوعُذْرَة

عمرو بن عاصم کلابی، از حماد بن سلمه، از عبدالله بن شداد، از ابوعُذْرَة جزری ما را خبر داد که * او محضر حضرت ختمی مرتبت را درک کرده است.^۲

پدر بزرگ محمد بن خالد سُلمی

عبدالله بن جعفر رقی، از ابوملیح رقی، از محمد بن خالد سُلمی از پدرش، از پدر بزرگش که اندکی افتخار مصاحبت رسول خدا را داشته است ما را خبر داد که می گفته است * از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود «هرگاه خداوند برای بنده خود منزلتی را مقرر فرماید و آن بنده با اعمال خود به آن منزلت نرسد خداوند او را در بدن و مال و افراد خانواده اش گرفتار و آزمون می فرماید و به او صبر و شکیبایی در آن گرفتاری را ارزانی می دارد تا در نتیجه صبر به منزلتی که خداوند برای او مقدر داشته است برسد.»

۱. ملاحظه می کنید که ولید برادر مادری عثمان بن عفان است.

۲. ابن اثیر در أسد الغابة، ج ۵، ص ۲۵۳ روایتی را که ابوعُذْرَة نقل می کرده آورده است.

کسانی از فقیهان و محدثان که از تابعان و جز ایشان پس از این گروه در جزیره بوده‌اند

میمون بن مهران

کنیه‌اش ابویوب و محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است.

هیشم بن عدی از گفته عمرو و پسر میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است * به پدرم گفتم از کدام قبیله‌ای؟ گفت پدرم از بردگان خاندان نصر بن معاویه بود که پیمان‌نامه آزادی با آنان نوشته بود و تعهدهای خود را انجام داد و آزاد شد و خودم برده زنی به نام أم نُمیر از تیره ازجد قبیله ثماله بودم که مرا آزاد کرد و من مقیم کوفه بودم و چون فتنه و جنگ جماجم^۱ درگرفت از کوفه به جزیره کوچ کردم.

هیشم بن عدی می گوید آغاز جنگ جماجم به سال هشتادم هجرت و جنگ دُجیل به آخر سال هشتاد و یک و پایان جنگ جماجم در آغاز سال هشتاد و دوم بوده است.

عبدالله بن جعفر رقی از گفته ابوملیح ما را خبر داد که می گفته است * از میمون بن مهران شنیدم می گفت من به سال جماعت^۲ یعنی سال چهارم هجرت زاده شده‌ام.

گفته‌اند میمون بن مهران از سوی عمر بن عبدالعزیز سرپرست خراج جزیره و پسرش عمرو بن میمون سرپرست دیوان بوده‌اند.

گفته‌اند میمون بزاز و سرپرست خراج بوده است و در دکان پارچه‌فروشی خود می نشسته است. میمون نامه‌یی به عمر بن عبدالعزیز نوشت و تقاضا کرد او را از سرپرستی خراج معاف دارد، عمر بن عبدالعزیز برای او نوشت خراج درمی است که به حق می‌گیری و آن را در حق هزینه می‌کنی استعفای تو از این کار چه معنی دارد؟ میمون تا هنگامی که عمر بن عبدالعزیز زنده بود همچنان سرپرستی خراج را برعهده داشت و چون عمر بن عبدالعزیز

۱. این فتنه و جنگ که میان ابن اشعث و حجاج بن یوسف بوده است حدود دو سال طول کشیده است. به ترجمه اخبار الطوال، صص ۳۶۵ و ۳۶۵ به قلم ابن بنده، تهران، نشر نی، ۱۳۶۴ خورشیدی مراجعه فرمایید.

۲. سال چهارم هجرت از سوی امویان به سال جماعت نام نهاده شده است!

درگذشت و یزید بن عبدالملک به خلافت رسید میمون چند ماهی از سوی او سرپرستی خراج را عهده‌دار بود. پیش از آن هم از سوی محمد بن مروان سرپرست بیت‌المال شهر حران بود و این موضوع پیش از خلیفه‌شدن عمر بن عبدالعزیز بوده است. غیلان قدری^۱ در این باره نامه‌یی به میمون نوشت و او را اندرز داد و از آن کار او را برحذر داشت، میمون می‌گفته است دوست می‌داشتم چشم‌هایم از چشم‌خانه بیرون می‌افتاد و هیچگاه عهده‌دار کاری حتی برای عمر بن عبدالعزیز نمی‌شدم. می‌بینید که گفته است حتی برای عمر بن عبدالعزیز.

گوید سلیمان بن عبیدالله انصاری رقی از گفته ابوالملیح ما را خبر داد که می‌گفته است * میمون بن مهران خضاب نمی‌بسته است.

گوید واقدی از خالد بن حیان از عیسی بن کثیر ما را خبر داد که می‌گفته است * میمون بن مهران به سال یکصد و هفده به روزگار حکومت هشام بن عبدالملک درگذشته است و او در فقه و فتوی‌دادن برای مردم جزیره بر دیگران چیره بوده است.

عبدالله بن جعفر رقی هم از گفته ابوالملیح ما را خبر داد که می‌گفته است * میمون بن مهران به سال یکصد و هفده درگذشته است.

یزید بن اَصَم

نام اصم عبد عمرو و پسر عدس بن عبادة بن بکاء بن عامر بن صعصعه بوده است. مادر یزید برزۀ دختر حارث بن حزن بن بُجَیر بن هُزَم بن رؤیبة بن عبدالله بن هلال بن عامر است، برزۀ خواهر میمونه همسر حضرت ختمی مرتبت و خواهر لبابه همسر عباس بن عبدالمطلب و مادر پسران او و خواهر لبابه صُغری است که این لبابه همان عَصَماء است که همسر ولید بن مغیره و مادر خالد بن ولید است.^۲

۱. ابومروان غیلان دمشقی درگذشته به دهه نخت سده دوم هجری از نویسندگان بلند آوازه و از پیشگامان قدریه است که به فرمان هشام بن عبدالملک بر دار آویخته شد. برای آگاهی از منابع شرح حال او به زرکلی، الاعلام، ج ۵، ص ۳۲۰، مراجعه فرمایید.

۲. یکی از ارزشهای کتاب طبقات روشن‌ساختن پیوندهای سببی و نسبی است که میان اشخاص بوده است. می‌بینید که خالد و ابن عباس و یزید پسرخاله یکدیگرند.

یزید بن اصم محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده و از ابوهریره و ابن عباس و خاله خود میمونه همسر حضرت ختمی مرتبت و جز ایشان روایت کرده و ساکن شهر رقه بوده است.

محمد بن عمر واقدی، از ثوری، از ابو فزارة، از یزید بن اصم ما را خبر داد که می گفته است * شبی در خانه خاله ام میمونه ماندم، برای من سحری آوردند به افق نگریستم سپیده دم به نظرم آمد و ترسیدم که صبح شده باشد به خاله ام گفتم، گفت از کجا می دانی؟ بشتاب و بیاشام.

محمد بن عمر واقدی از سلیمان بن عبدالله بن اصم ما را خبر داد که می گفته است * یزید بن اصم به سال یکصد و سه و روزگار حکومت یزید بن عبدالملک در گذشته است.^۱

ثابت بن حجاج کلابی

ان شاء الله محدثی مورد اعتماد بوده است. جعفر بن بُرقان و جز او از ثابت روایت کرده اند.

عدی بن عدی بن عمیره کندی

ان شاء الله محدث مورد اعتمادی بوده است.

گوید کثیر بن هشام از جعفر بن برقان، از میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است * به روزگار عمر بن عبدالعزیز، عدی بن عدی سرپرست قضای جزیره بوده است.

عبدالرحمان بن سائب هلالی

برادرزاده میمونه هلالی همسر حضرت پیامبر (ص) است، و از همو روایت کرده و کم حدیث بوده است.

۱. میمونه که نامش برده بوده و پیامبر (ص) نام او را به میمونه تغییر داده اند در سال هفتم هجرت به همسری آن حضرت درآمده است، سال مرگ میمونه مورد اختلاف است. برای آگاهی بیشتر به عمر رضا کحاله، اعلام النساء، ج ۵، ص ۱۳۸، ۱۴۰۴ قمری مراجعه فرمایید.

ابوفزارة

اهل رقه است و چندان ارزشی نداشته است.

ابراهيم بن ابى حُرّة

محدثی کم حدیث بوده است.

زيد بن رفيع

از مردم نصیبین^۱ بوده و او را حدیثهایی است او به سال یکصد و سی سالهای پایانی حکومت مروان بن محمد درگذشته است.

سالم افطس بن عجلان

برده آزاد کرده و وابسته محمد بن مروان بن حکم بن ابی العاص و ساکن شهر حران و محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است. عبدالله بن علی او را به سال یکصد و سی و دو در آغاز وارد شدن سیه جامگان به شام کشته است.

عبدالله بن مالک جزری

کنیه اش ابوسعید و برده آزاد کرده و وابسته محمد بن مروان بن حکم از مردم استخر فارس بوده و سپس به حران کوچ کرده است، او پسر عموی خصیف لحاء و خود محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

۱. این شهر مرکز سکونت قبیله ربیعیه بوده و از شهرهای جزیره و در شمال سنجار قرار داشته است، به تقویم البلدان مراجعه شود.

زید بن ابی انیسه

در شهر رها می‌زیسته و همان‌جا درگذشته است. او از آزادکردگان و وابستگان قبیله غنی و محدثی مورد اعتماد و پرحديث و فقیه و از راویان علم و دانش بوده است. محمد بن عمر واقدی می‌گوید به سال یکصد و بیست و پنج درگذشته است، محمد بن سعد می‌گوید شنیدم مردی از مردم حران می‌گفت که زید بن ابی انیسه به سال یکصد و نوزده درگذشته است.

علی بن ندیمه

کنیه‌اش ابو عبدالله و محدثی مورد اعتماد بوده است. ابوریاب حکم بن جناده سوابی ما را خبر داد که: «هنگام فتح مداین سعد بن ابی وقاص دوتن از بردگان و وابستگان خسروان ایران را به جابر بن سمره سوابی بخشید یکی از ایشان ندیمه پدر علی بن ندیمه بود و دیگری ابوزهیر پدر بزرگ مَطَّلَب بن زیاد بن ابوزهیر، جابر بن سمره هر دو را آزاد کرد. گوید علی بن ندیمه در حران به سال یکصد و سی و شش که آغاز خلافت ابوجعفر منصور بود درگذشت.

خصیف بن عبدالرحمان

کنیه‌اش ابو عون و از مردم حران و برده آزادکرده و وابسته عثمان بن عفان یا معاویه بن ابی سفیان و محدثی مورد اعتماد بوده است. خصیف به سال یکصد و سی و هفت یعنی سالهای نخستین خلافت منصور درگذشته است.

برادرش خصاف بن عبدالرحمان

از او هم گاهی روایت شده است. او با برادرش خصیف توأم و همزاد بوده است.

عمرو بن میمون بن مطران

او که ساکن رقه بوده ان شاء الله محدثی مورد اعتماد بوده است. واقعی می گوید به سال یکصد و چهل و پنج و روزگار خلافت منصور در گذشته است.

جعفر بن بُرقان کلابی

محدثی مورد اعتماد و راستگوست، او به روزگار خویش دارای روایت و فتوی و دانای به فقه و با این همه در حدیثهای خود پراشتباه بوده است. جعفر بن برقان ساکن رقه بوده و همان جا به سال یکصد و پنجاه و چهار به روزگار حکومت منصور در گذشته است.

نَضر بن عربی عامری

در حدیث سست و ناتوان بوده و به روزگار حکومت مهدی عباسی در گذشته است.

غالب بن عبیدالله جزری عقیلی

او محدثی ضعیف بوده و ارزشی نداشته است. به روزگار حکومت منصور در گذشته است.

عبدالله بن مُحَرَّر عامری

او هم محدثی ضعیف بوده و ارزشی نداشته است و به روزگار خلافت ابوجعفر منصور در گذشته است.

موسی بن اَعین

کنیه‌اش ابوسعید و از آزادکردگان و وابستگان امویان و محدثی صدوق بوده است. او به سال یکصد و هفتاد و هفت به روزگار حکومت هارون در حران درگذشته است.

سلیمان بن عبدالله بن عُلَاثة کلابی

محدثی کم‌حدیث و ساکن حران و سرپرست قضای آن شهر بوده است.

محمد بن عبدالله بن عُلَاثة کلابی

کنیه‌اش ابوئیسر و ان‌شاءالله محدثی مورد اعتماد و سرپرست سازمان قضایی مهدی عباسی بوده است.

زیاد بن عبدالله بن عُلَاثة کلابی

او معاون برادر خود در سازمان قضایی مهدی بوده است.

بُجَیر بن ابی انیسَة

او که از برادر خود زید بن ابی انیسَة جوان‌تر بوده در شهر رها سکونت داشته است. او محدثی ضعیف بوده و محدثان حدیث او را نمی‌نوشته‌اند.

ابوالملیح

نامش حسن و نام پدرش عُمَر بوده است.

گوید، عبدالله بن جعفر رقی ما را خبر داد و گفت محل تولد ابوملیح شهر رقه و از بردگان آزاد کرده و وابستهٔ عمر بن هبیرهٔ فزاری و روایت‌کنندهٔ روایات میمون بن مهران بوده است. ابوملیح در فاصلهٔ میان نماز مغرب و عشاء کنار منبر مسجد در کمال خضوع نماز می‌گزارد، او به سال یکصد و هشتاد و یک به روزگار حکومت هارون در نود و پنج سالگی درگذشت.

گوید سلیمان بن عبیدالله انصاری رقی ما را خبر داد و گفت ابوملیح را دیدم که موهای خود را با حنا خضاب می‌بست.

عبیدالله بن عمرو بن ابوالولید اسدی

کنیه‌اش ابو وهب و از آزادکردگان و وابستگان قبیلهٔ اسد بوده است، او محدثی مورد اعتماد و راستگو و پرحدیث بوده و با این همه گاهی در حدیثهای خود گرفتار اشتباه می‌شده است، او نسبت به روایاتی که از عبدالکریم جزری نقل می‌کرده است از همگان گوی سبقت برده است. به روزگار او هیچ‌کس را یارای ستیز و خرده‌گیری نسبت به فتوای او نبوده است. او به سال یکصد و هشتاد و روزگار حکومت هارون در شهر رقه درگذشته است.

ابوعطوف

نامش جراح و نام پدرش منهال و در حدیث ضعیف بوده است.

مروان بن شجاع

کنیه‌اش ابو عمرو و آزاد کرده و وابستهٔ مروان بن محمد بن مروان بن حکم و از مردم حِزّان و محدثی مورد اعتماد و راستگو و روایت‌کنندهٔ روایات خصیف بوده است و به همین سبب او را خصیفی می‌گفته‌اند. او همراه امیرالمؤمنین موسی - هادی - و فرزندان او به عنوان آموزگار ایشان به بغداد آمده است و در همان شهر به سال یکصد و هشتاد و چهار به روزگار خلافت هارون درگذشته است.

عتاب بن بشیر

کنیه‌اش ابوالحسن و از وابستگان امویان و ساکن شهر حران بوده است. ان شاء الله مورد اعتماد و صدوق و روایت‌کننده روایات خصیف بوده است ولی در حدیث چندان ارزشی نداشته است. او به سال یکصد و نود و روزگار خلافت هارون در حران درگذشته است.

محمد بن سلمة

کنیه‌اش ابو عبدالله و ساکن شهر حران^۱ و آزادکرده و وابسته قبیله باهله بوده است، او صاحب فضل و روایت و فتوی و ان شاء الله مورد اعتماد و صدوق بوده و در پایان سال یکصد و نود و یک به روزگار حکومت هارون درگذشته است.

ابوقتاده حرانی

نامش عبدالله و نام پدرش واقد و آزادکرده و وابسته خاندان حِمان^۲ و مردی اهل فضل و عبادت بوده است و در حدیث ارزشی نداشته است.

فیض بن اسحاق

کنیه‌اش ابویزید و از مردم رقة و صاحب حدیث و اهل خیر و جهاد بوده است، او به سال دویست و شانزده و روزگار حکومت مأمون در رقة درگذشته است.

۱. حران: از شهرهای بسیار کهن منطقه جزیره و مرکز قبیله مُضَر و پایگاه آیین صابئی و به اعتقاد پاره‌یی از مورخان موطن حضرت ابراهیم خلیل و از مراکز بزرگ علمی و بازرگانی بوده است برای آگهی بیشتر به مقاله وایسر (Weir) در دائرةالمعارف اسلام مراجعه فرمایید.

۲. حِمان از پسران زیدمناة بن نسیم است که از شاخه‌های بزرگ قبیله نسیم شمرده می‌شوند، به اس حرم، حمیره انساب العرب، ص ۲۱۳ مراجعه شود.

مَعْمَر بن سلیمان رقی نخعی

او به ماه شعبان سال یکصد و نود و یک در خلافت هارون درگذشته است.

خالد بن حیان

کنیه‌اش ابویزید و حرفه‌اش خرید و فروش خَز و محدثی مورد اعتماد و استوار بوده است. او به ماه ذی‌قعدة سال یکصد و نود و یک به روزگار خلافت هارون درگذشته است. او به هنگام مرگ به هفتادسالگی رسیده بود ولی آن سال را به آخر نرساند و هفتادسال او تکمیل نشده بود.

عبدالله بن جعفر بن غیلان

کنیه‌اش ابو عبدالرحمان و از آزادکردگان و وابستگان خاندان ابو مُعَیْط و راوی ابوملیح و عبیدالله بن عمرو بوده است. چشم او ناتوان بوده و با حنا خضاب می‌بسته است، او در شهر رقه به روزگار خلافت معتصم نه شب از شعبان سال دو بیست و بیست هجرت باقی مانده درگذشته است.

یحیی بن عبدالله بن ضحاک بن باب لت حرّانی

کنیه‌اش ابوسعید بوده است. باب لت که از نیاکان اوست از امیران بزرگ سرزمین طخارستان بوده است. یحیی بن عبدالله از ابوبکر بن ابومریم و صفوان بن عمرو روایت کرده است.

عبدالله بن محمد بن علی بن نُفَیل حرّانی

کنیه‌اش ابوجعفر و ساکن موصل و شاگرد زهیر بن معاویه بوده است.

مغیره بن زیاد*

معافی بن عمران بن محمد

بن عمران بن نفیل بن جابر بن وهب بن عبیدالله بن لبید بن جبلة بن غنم بن دوس بن مُحاسن بن سلمة بن فہم از قبیلہ آزد و محدثی مورد اعتماد و فاضل و اهل خیر و نکوکاری و صاحب سنت بوده است.

احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد که سفیان ثوری معافی بن عمران را یاقوتہ نام نهادہ بوده است و مردم موصل به وجود معافی افتخار می کرده اند.

در مرزها و کرانہ‌های سرزمین اسلامی این اشخاص بوده اند^۱

ابوعمر و اوزاعی

نامش عبدالرحمان و نام پدرش عمرو و منسوب به اوزاع است که شاخه‌یی از قبیلہ ہمدان است. او از نژادگان است و به سال ہشتاد و ہشت زاده شدہ و محدثی مورد اعتماد و امین و صدوق و اهل فضل و نیکوکاری و پرحدیث و عالم و فقیہ و حجت^۲ بوده است. اوزاعی مقیم یمامہ ہم بوده و بہ همین سبب از یحیی بن ابی کثیر و دیگر مشایخ یمامہ حدیث شنیدہ است. اوزاعی ساکن بیروت بوده و در همان شهر در ہفتادسالگی بہ سال یکصد و پنجاہ و ہفت در پایان خلافت منصور درگذشتہ است.

۱. منظور مرزهای شمال عربی و کرانہ‌های شرقی و شمال شرقی دریای مدیترانہ و انطاکیہ است.
 ۲. بیش از این ہم گفته شد کہ در اصطلاح محدثان حجت کسی است کہ بہ سیصد ہزار حدیث احاطہ داشتہ باشد. بہ تہانوی، کشاف اصطلاحات الفنون، ص ۲۸۴، مراجعہ فرمایید.

ابواسحاق فزاری

نامش ابراهیم و پسر محمد حارث بن اسماء بن خارجه بن حصن بن خذیفه بن بدر است، ابواسحاق محدثی مورد اعتماد و فاضل و اهل سنت و جهاد و با این حال پراشتباه در حدیث خود بوده است، او در شهر مصیصة^۱ به سال یکصد و هشتاد و هشت و روزگار خلافت هارون درگذشته است.

عیسی بن یونس بن ابواسحاق سبیعی

کنیه‌اش ابو عمرو و از مردم قبیله همدان و اهل کوفه بوده است و به مرز کوچ کرده و ساکن شهر حدث شده است. او محدثی استوار و مورد اعتماد است و در آغاز سال یکصد و نود و یک به روزگار خلافت هارون در حدث^۲ درگذشته است.

مُخَلَّد بن حسین

کنیه‌اش ابو محمد و از مردم بصره و پسر همسر هشام بن حسان و به همین سبب از راویان او بوده است. مخلد محدثی مورد اعتماد و فاضل بوده و از بصره کوچ کرده است و ساکن مصیصة شده است. او به سال یکصد و نود و یک به روزگار خلافت هارون در آن شهر درگذشته است.

محمد بن کثیر

کنیه‌اش ابو یوسف و از مردم صنعای یمن بوده که در شام پرورش یافته است. محمد بن کثیر ساکن مصیصة شده است. او از معمر و اوزاعی و جز آن دو روایت کرده است. می‌گویند در

۱. شهری بر کرانه رود جیحان شام و میان انطاکیه و روم و نزدیک طرسوس است. به معجم البلدان مراجعه شود.
 ۲. از قلعه‌های استوار مرزی میان ملتیه و سباط، به یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۳۱، چاپ مصر مراجعه شود.

پایان عمر گرفتار اختلاط حواس گردیده است. او در پایان سال دویست و شانزده به روزگار خلافت مأمون درگذشته است.

حجاج بن محمد اَعُوَز

کنیه اش ابو محمد و آزاد کرده و وابسته سلیمان بن مجالد است که خود سلیمان آزاد کرده و وابسته ابو جعفر منصور عباسی است، حجاج از مردم بغداد است که همراه همسر خود به مُصَيِّصَة کوچ کرده و سالهای بسیار مقیم آن شهر بوده است. حجاج سپس به بغداد برگشته است و به سال دویست و شش به روزگار خلافت مأمون عباسی در بغداد درگذشته است. حجاج محدثی مورد اعتماد بوده و حدیثهای بسیاری از ابن جُرَیج و جز او روایت کرده است. حافظه او به هنگام برگشتن به بغداد دگرگون شده بود و بر همان حال درگذشت.

محمد بن یوسف فریابی

کنیه اش ابو عبدالله و شاگرد سفیان ثوری که خدایش رحمت کند بوده است.

حُنَيْنِي مَدَنِي

نامش اسحاق و نام پدرش ابراهیم است.

آدم بن ابی ایاس

کنیه اش ابوالحسن و از آزادشدگان مردم خراسان و از شهر مرو رود بوده است، او در بغداد به آموزش حدیث پرداخت و از شعبه احادیث صحیح فراوانی شنید و سپس از بغداد کوچ کرد و در عسقلان ساکن شد و همان جا به ماه جمادی الآخره سال دویست و بیست هجری به روزگار

۱. از شهرهای ساحلی فلسطین که به غروس نام منهور بوده است. در جنگهای صلیبی بسیار آسیب دید و درباره آن و خوبی هایش حدیثهایی نقل کرده اند. به معجم البلدان، ج ۶، ص ۱۷۴ مراجعه شود.

خلافت معتصم در هشتاد و هشت سالگی درگذشت. او مردی کوتاه قامت و صحاف بود.

هشتم بن جمیل

گوید، از موسی بن داود شنیدم که می گفت هشتم بن جمیل دوبار در راه کسب حدیث همه دارایی خود را از دست داد و مفلس شد. او که از مردم بغداد بود از آن شهر کوچ کرد و ساکن انطاکیه شد و در همان شهر درگذشت و محدثی مورد اعتماد بود.

علی بن بکار بصری

کنیه اش ابوالحسن و محدثی عالم و فقیه بوده است و به سال دویست و هشت به روزگار خلافت عبدالله بن هارون - مأمون - در مُصَيِّصَة درگذشته است.

حارث بن عطیه بصری

کنیه اش ابو عبدالله و محدثی عالم بوده است و به سال یکصد و نود و نه به روزگار خلافت مأمون در مُصَيِّصَة درگذشته است.

خلف بن تمیم کوفی

محدثی عالم بوده است و به سال دویست و سیزده به روزگار خلافت مأمون در مصیصه درگذشته است.

محمد بن عیینه فزاری

کنیه اش ابو عبدالله و محدثی عالم بوده است و به سال دویست و هفده به روزگار خلافت مأمون در مصیصه درگذشته است.

ابو عثمان سعید قاری صیاد

محدثی عالم و فقیه و زاهد و از مردم خراسان بود که در مرز ساکن شد و به سال دویست و بیست و یک به روزگار حکومت معتصم در مُصَيِّصَة درگذشت.

ابوموفق

فقیهی بود که در کَفَرَبِيَّا^۱ ساکن بود و به سال دویست و بیست و یک به روزگار خلافت معتصم در مُصَيِّصَة درگذشت.

ابومنذر

عالمی فقیه و قاضی مُصَيِّصَة بود که به سال دویست و بیست و دو در همان شهر به روزگار خلافت ابواسحاق معتصم پسر هارون درگذشت.

منصور بن هارون

کنیه اش ابوالحسن و فقیهی عالم بود و به سال دویست و بیست و دو به هنگام خلافت معتصم در مصیصه درگذشت.

ابوزکریاء طحان

محدثی عالم بود که به سال دویست و بیست و پنج به هنگام خلافت معتصم در مصیصه درگذشت.

۱. شهری روبه روی مصیصه بر کرانه رود جیحان شام و از شهرهای بزرگ آن منطقه بوده است. به نقل از معجم البلدان.

نام کسانی از اصحاب حضرت ختمی مرتبت (ص) که در مصر ساکن شده‌اند

عمرو بن عاص

بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم، کنیه‌اش ابو عبدالله بود، او در حبشه در حضور نجاشی مسلمان شد و سپس در آغاز ماه صفر سال هشتم هجرت به عنوان مهاجر در مدینه به حضور پیامبر (ص) آمد و از اصحاب آن حضرت شد.^۱ رسول خدا او را به فرماندهی جنگ ذات السلاسل گماشت و در فتح مکه او را به بتخانه شُوع که بت قبیله هذیل بود گسیل فرمود و عمرو عاص آن را ویران کرد. سپس او را پیش جیفر و عبد پسران جلندا که سران قبیله اُزد عُمان بودند روانه فرمود تا ایشان را به مسلمانی فراخواند، هنگامی که رسول خدا رحلت فرمود عمرو عاص در عمان بود او از آن جا به مدینه آمد و ابوبکر صدیق او را به عنوان یکی از فرماندهان سپاه به شام روانه کرد. عمرو عاص عهده‌دار پاره‌یی از فتحهای شام بود و در جنگ یرموک شرکت کرد.

عمر بن خطاب نخست او را به حکومت فلسطین و نواحی آن گماشت. سپس برای او نوشت که به مصر برود. عمرو عاص همراه مسلمانان که سه هزار و پانصدتن بودند سوی مصر رفت و آن را گشود و عمر او را به حکومت مصر گماشت و تا مرگ خود او را تغییر نداد، پس از مرگ عمر عثمان بن عفان چندسالی او را همچنان بر حکومت مصر باقی گذاشت و سپس او را برکنار کرد و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را بر حکومت مصر گماشت.

عمرو عاص به مدینه آمد و همان جا بود و چون مردم بر عثمان شورش کردند، عمرو عاص از مدینه به شام رفت و در مزرعه خود به نام سَبْع که در فلسطین بود مقیم شد، پس از کشته شدن عثمان، عمرو عاص پیش معاویه رفت و همراه او به خون‌خواهی عثمان پرداخت و همراه او در جنگ صفین شرکت کرد، سپس معاویه او را به حکومت مصر

۱. درباره چگونگی مسلمان شدن عمرو عاص گفته‌های دیگری که درست‌تر است گفته شده است. مراجعه کنید به شرح حال خالد بن ولید در همین جلد طبقات، و محمد بن سعد به روایت استاد خود واقفی نظر داشته است.

گماشت، عمرو به مصر رفت و همچنان حاکم مصر بود و برای خود خانه‌یی ساخت و همچنان ساکن مصر بود و سرانجام به روز عید فطر سال چهل و سه هنگام حکومت معاویه درگذشت و در مُقَطَّم که گورستان مردم مصر و بر دامنه کوه است به خاک سپرده شد.

چون مرگش فرا رسید گفت مرا بنشانید او را نشانند و چنین وصیت کرد، همینکه دیدید مردم شتابان مرا بشوید و در سه پارچه کفنم کنید و کمرم را استوار ببندید که با من مخاصمه و ستیز می‌شود، گورم را بالحد حفر کنید و شتابان مرا در گور بگذارید و بر من خاک بریزید. سپس گفت پروردگارا عمرو عاص را به کارهایی فرمان دادی که انجام نداد و از کارهایی بازداشتی که آنها را انجام داد آنگاه سه بار گفت پروردگاری جز تو نیست و دو دست خود را به حالتی که در غل جامعه باشد قرار داد و تا هنگام مرگ همان‌گونه بود.^۱

عبدالله بن صالح بصری از حرمله بن عمران از ابوفراس برده آزاد کرده و وابسته عبدالله پسر عمرو عاص ما را خبر داد که می‌گفته است * عمرو عاص شب عید فطر مرد. عبدالله پسرش صبح زود جنازه‌اش را بیرون آورد و آن را کنار گورستان نهاد و چون همه خیابان‌ها انباشته از مردم شد نخست بر پیکر عمرو عاص نماز گزارد و او را به خاک سپرد و سپس همراه مردم نماز عید گزارد. ابوفراس می‌گفته است گمان می‌کنم هیچ‌کس از نماز گزاران عید فطر باقی نماند مگر اینکه بر عمرو عاص هم نماز گزارد.

عبدالله بن عمرو بن عاص

بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم.

واقدی می‌گوید عبدالله پیش از پدر خود مسلمان شد و به افتخار مصاحبت با پیامبر (ص) رسید و مردی فاضل و نکوکار بود.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس از سلیمان بن بلال، از صفوان بن سلیم، از گفته خود عبدالله بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است * از پیامبر (ص) اجازه گرفتم تا آنچه را از ایشان می‌شنوم بنویسم. اجازه فرمود و من نوشتم، عبدالله آن نوشته‌ها را صادقانه نام نهاده بود.

۱. فرعون هم به هنگام مرگ چنین می‌گفت که به خدای بنی اسرائیل ایمان آوردم و به او گفته شد، ایکن! و حال آنکه عاصی و تبهکار بودی. لطفاً به آیات ۸۹ و ۹۱، سوره دهم - یوس مراجعه شود.

معن بن عیسی، از اسحاق بن یحیی از مجاهد ما را خبر داد که می‌گفته است
 * صحیفه‌ی پیش عبدالله بن عمرو دیدم پرسیدم چیست؟ گفت صادقه است. آنچه از
 رسول خدا (ص) بدون واسطه شنیده‌ام در آن نوشته است.

واقدی، از گفته ابن ابی ذیب، از عمر بن عبدالله بن سوئیغ ما را خبر داد که می‌گفته
 است * کسی که خود دیده بود مرا خبر داد که ریش و موهای سر عبدالله بن عمرو را سپید
 دیده است.

عفان بن مسلم و یحیی بن عبّاد هر دو از گفته حماد بن سلمه ما را خبر دادند که
 می‌گفته است * علی بن زید از عریان بن هیثم مرا خبر داد که می‌گفته است همراه پدرم پیش
 یزید بن معاویه رفتیم، مردی بلندبالا و سرخ و سپید که شکمی بزرگ داشت آمد و سلام داد
 و نشست. پدرم پرسید این کیست؟ گفتند عبدالله پسر عمرو عاص است.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از عبدالرحمان بن ابی بکره ما را
 خبر داد که ضمن توصیف عبدالله بن عمرو می‌گفته است مردی سرخ‌روی و کشیده‌قامت و
 شکم بزرگ بوده است.

عمرو بن عاصم کلّابی از همام بن یحیی از قتاده، از حسن بصری از شریک بن خلیفه
 ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالله بن عمرو را دیدم که خط سریانی را می‌خواند.

عمرو بن عاصم کلّابی، از حوشب، از مسلم آزاد کرده و وابسته بنی مخزوم ما را خبر
 داد که می‌گفته است * عبدالله بن عمرو پس از آنکه کور شده بود خودش طواف می‌کرد.
 گوید عبدالله بن عمرو همراه پدر خود از کار عثمان کناره گرفت و هنگامی که
 پدرش پیش معاویه رفت او هم با او رفت و همراه پدر در جنگ صفین شرکت کرد و پس
 از آن پشیمان شده بود و می‌گفت مرا با شرکت در جنگ صفین و جنگ با مسلمانان چه کار
 بود، او سپس همراه پدر خود به مصر رفت و چون مرگ عمرو فرا رسید او را به حکومت
 مصر گماشت، معاویه نخست او را برقرار داشت و سپس او را برکنار کرد.

عبدالله بن عمرو حج و عمره می‌گزارد و به شام می‌آمد و به مصر برمی‌گشت و برای
 خود در مصر خانه ساخته بود و همواره در مصر بود تا همان جا مرد و در خانه خود به خاک
 سپرده شد و این به سال هفتاد و هفت و هنگام خلافت عبدالملک بن مروان بود. این روایتی
 است که ابویمان حمصی از گفته صفوان بن عمرو از گفته پیرمردان درباره مرگ عبدالله بن
 عمرو آورده است.

محمد بن عمر واقدی می گوید، عبدالله بن عمرو به سال شصت و پنج در نود و دو سالگی در شام در گذشته است.^۱
عبدالله بن عمرو بن عاص از ابوبکر و عمر روایت کرده است.

خارجة بن حذافة

بن غانم بن عامر بن عبدالله بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب.

از دیرباز مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت مصاحبت کرده است. سپس از مدینه به مصر رفته و آنجا ساکن شده است. او در مصر از سوی عمرو عاص به قضاوت گماشته شده است. در سپیده‌دمی که آن مرد خارجی به قصد کشتن عمرو عاص به مسجد آمده بود عمرو از خانه بیرون نیامد و به خارج فرمان داد با مردم نماز گزارد، مرد خارجی پیش رفت و بر خارجه که می‌پنداشت عمرو عاص است شمشیر زد و او را کشت. خارجی را گرفتند و پیش عمرو بردند و گفتند به خدا سوگند که عمرو را نکشتی بلکه به خارجه ضربت زدی، گفت من عمرو را اراده کرده بودم و خداوند خارجه را اراده فرموده است، و این سخن او ضرب‌المثل شد.

محمد بن سعد می‌گوید عبدالله بن صالح از لیث بن سعد، از یزید بن ابی حبیب نقل می‌کرد که می‌گفته است عمر بن خطاب برای عمرو عاص نوشت برای همه کسانی که در بیعت شجرة شرکت داشته و بیعت کرده‌اند دو بیست درم مقرری قرار بده و برای خودت به حساب حکومت خود و برای خارجة بن حذافة به پاس شرف دلیری او و برای عثمان بن قیس سهمی به پاس شرف میهمان‌دوستی و میزبانی او همین مبلغ را مقرر بدارد.

عبدالله بن سعد

بن ابی سرح بن حارث بن حبیب بن جذیمة بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی، اگرچه از

۱. درباره محل و سال مرگ عبدالله بن عمرو بن عاص گوناگون سخن گفته‌اند که این نیز در اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۳۵ آورده است. میزان عمر او هم مورد اختلاف است. لطفاً به همان کتاب مراجعه فرمایید.

دیرباز مسلمان شده بود و برای رسول خدا(ص) وحی را می نوشت به فتنه و بدبختی در افتاد و در حالی که از دین برگشت از مدینه بیرون آمد و به مکه رفت، پیامبر(ص) به روز فتح مکه او را مهدورالدم اعلام فرمود. ولی عثمان بن عفان که برادر شیری او بود به حضور پیامبر آمد و برای او امان خواست و آن حضرت او را امان دادند، عثمان گفت ای رسول خدا بیعت او را نمی پذیرید؟ پیامبر(ص) در آن روز بیعت او را بر اسلام پذیرفت و فرمود اسلام کارهای پیش از اسلام آوردن را می پوشاند - نادیده می گیرد.

عثمان بن عفان پس از برکنار کردن عمرو عاص از حکومت مصر عبدالله بن سعد بن ابی سرح را به حکومت مصر گماشت، او ساکن مصر شد و آن جا خانه ساخت و تا هنگامی که عثمان کشته شد همچنان حاکم مصر بود.^۱

مَخْمِيَّةُ بِنِ جَزْءٍ

بن عبد یغوث بن عویج بن عمرو بن زبید بن مَذْحِج، او هم پیمان خاندان سهم بود، محمیه از دیرباز در مکه مسلمان شد و در هجرت دوم یاران رسول خدا(ص) به حبشه به آن جا هجرت کرد، نخستین جنگی که در آن شرکت کرد جنگ مریسبع بود که همان جنگ بَلْمِصْطَلِق است، در آن جنگ رسول خدا(ص) او را به سرپرستی خمس اموال و سهام مسلمانان از غنیمتها گماشت. پس از آن هم او را بر همان کار مستقر فرمود. محمیه پس از آن به مصر کوچ کرد و ساکن آن سرزمین شد.

عبدالله بن حارث بن جزء زبیدی

او افتخار مصاحبت رسول خدا را داشت و سپس ساکن مصر شد و محدثان مصری از او روایت کرده اند.

عبدالله بن صالح، از ابن لهیعه، از عبیدالله بن ابی جعفر نقل می کند که می گفته است

۱. برای آگاهی بیشتر درباره این مرد که مایه در ماندگی عثمان شد و چگونگی رفتار حضرت ختمی مرتبت که بدین سادگی که ابن سعد نوشته است نیست به ترجمه معازی واقدی، ص ۶۵۴ به ترجمه نهایه الارب، ج ۵، ص ۶۱ و ۷۷، به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

*: بر سر عبدالله بن حارث عمومه حرقانیه دیدم، عبدالله بن صالح می گوید از ابن لهیعه درباره حرقانیه پرسیدم، گفت: یعنی عمومه سیاه.

عُقبَةُ بنِ عامرِ بنِ عَبْسِ جُهَنِيِّ

کنیه اش ابو عمرو و در زمره اصحاب پیامبر (ص) بوده است. پس از رحلت رسول خدا که ابوبکر مردم را برای رفتن به شام فراخواند، عقبه هم به شام رفت و در جنگها و فتح شام و مصر حضور داشت و در جنگ صفین همراه معاویه بود. او سپس به مصر کوچ کرد و آنجا خانه ساخت و در پایان خلافت معاویه بن ابی سفیان همان جا مرد و در مقطم که گورستان مردم مصر است به خاک سپرده شد.

ولید طیالسی، از گفته لیث بن سعد به نقل از ابو عشانه ما را خبر داد که می گفته است: * عقبه بن عامر را دیدم که موهای خود را سیاه می کرد و می گفت بر فرض که رنگ تارهای موها را تغییر دهم، بن آنها از رنگ پذیری خودداری می کند.

نُبَيْه بنِ صوابِ مَهْرِي

هیشم بن عدی، از عبدالرحمان بن زیاد بن انعم از یزید بن ابی حبیب از گفته کسی که خود شنیده بود ما را خبر داد که می گفته است: * نبیه بن صواب مهری که از اصحاب حضرت ختمی مرتبت بود می گفت مردی از قبیله حمیر به حضور پیامبر (ص) آمد و مسلمان شد و درگذشت. پیامبر فرمود برای او وارث مسلمانی پیدا کنید گشتند و نیافتند، پیامبر فرمود میراث او را به کسی که میان قبیله قضاة نسبش روشن تر است پردازید. عبدالله بن انیس نژاده تر شخص در قضاة بود، او از خاندان بُرک بن وَبْرَة برادر کلب بن وبرة و هم پیمان خاندان سلمة انصار بود.

علقمة بنِ رَمْثَةَ بَلَوِي

از قبیله قضاة است.

عبدالله بن صالح از لیث بن سعد، از یزید بن ابی حبیب، از سُوید بن قیس تُجیبی از زهیر بن قیس بلوی، از علقمه بن رمثه بلوی ما را خبر داد که می‌گفته است: * رسول خدا (ص) عمروعاص را به بحرین گسیل فرمود، پس از آن پیامبر (ص) به جنگی رفت و ما هم همراهش بودیم. پیامبر (ص) لحظه‌یی چرت زد و چون بیدار شد فرمود: «خدای عمرو را رحمت فرماید» ما نام همه کسانی را که عمرو بودند به نظر آوردیم، پیامبر دوباره چرت زد و چون بیدار شد فرمود: «خدای عمرو را رحمت فرماید». پیامبر (ص) برای بار سوم چرت زد و چون بیدار شد همانگونه فرمود، پرسیدیم ای رسول خدا کدام عمرو را در نظر دارید؟ فرمود عمروعاص را، گفتند او را چه کاری پیش آمده است؟ فرمود این موضوع را به یاد آوردم که هرگاه مردم را برای پرداخت زکات فرامی‌خوانم یا برای جمع آوری زکات گسیل می‌دارم، عمروعاص اموال فراوانی می‌آورد و چون از او می‌پرسم این از کجا برای تو فراهم شده است؟ می‌گوید از سوی پروردگار، و عمرو راست می‌گوید که او را در پیشگاه خداوند خیر بسیاری است.

ابوبکر - کنیه یکی از نقل‌کنندگان - می‌گوید زهیر بن قیس در دنباله این سخن می‌افزود که علقمه می‌گفته است چون فتنه درگرفت با خود گفتم باید از کسی پیروی کنم که رسول خدا (ص) درباره‌اش چنان فرموده‌اند! و از عمروعاص جدا نشدم!^۱

ابوزمعة بلوی

از گفته حسان بن غالب مصری، از ابن لهیعه، از عبدالعزیز بن عبدالملک بن مُلّیل مرا خبر دادند که می‌گفته است: * چون مرگ ابوزمعه بلوی که از اصحاب پیامبر (ص) بود در منطقه افریقیه فرارسید به یاران خود گفت چون مرا به خاک سپردید گورم را هموار و بدون برجستگی و نشان قرار دهید.

۱. گویا این مرد درباره امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام این حدیث را شنیده است که رسول خدا فرموده‌اند: «علی همواره همراه حق و حق همواره همراه علی است» که آن را ترمذی و حاکم و خفیب و هبشی و سننی و گروهی دیگر از محدثان بزرگ آورده‌اند.

ابو خراش سلمی

عبدالله بن یزید مَقْرِي، از گفته حَيَّوَة بن شُرَيْح، از ابو عثمان ولید بن ابی ولید از عمران یعنی ابن ابی انس، از ابو خراش سلمی نقل می کرد که از پیامبر (ص) شنیده که فرموده است هر کس یک سال از برادر خود دوری گزیند چنان است که خون او را ریخته باشد.

ابوبصره غفاری

با پیامبر (ص) مصاحبت داشته و سپس به مصر ساکن شده است. او همان جا در گذشته است و در گورستان مقطم که گورستان مسلمانان مصر است به خاک سپرده شد.

پسرش بصره بن ابی بصره

او هم با پیامبر (ص) مصاحبت و از ایشان روایت کرده است.

نوه اش: جمیل بن بصره

بن ابوبصره غفاری او همراه پدر و پدر بزرگ خود با حضرت ختمی مرتبت مصاحبت داشته و از ایشان روایت کرده است.

ابوبرده

با رسول خدا مصاحبت داشته و سپس ساکن مصر شده است.

از گفته سعید بن ابی مریم از نافع بن یزید مرا خبر دادند که می گفته است: * ابو صخر از عبدالله بن مُعْتَب یا مغیث بن ابی برده از پدرش از پدر بزرگش برای من حدیث کرد که می گفته است: * از رسول خدا شنیدم می فرمود، به زودی از میان کاهنان مردی پدید خواهد